

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقریرات درس خارج اصول

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرّسی طباطبائی یزدی دامت برکاته

دوره‌ی دوم - سال دوازدهم - سال تحصیلی ۹۴-۹۵

جلسه دوم - یکشنبه ۹۴/۶/۲۲

بررسی اصل مسأله در تنبیه اول

آیا واقعاً در استصحاب، یقین و شک فعلی شرط است یا خیر؟

اشاره کردیم طبق استظهاری که از ادله‌ی استصحاب می‌شود، باید یقین و شک بالفعل موجود باشد؛ زیرا هر حکمی که مترتب بر عنوانی می‌شود، ظهور در آن دارد که خود عنوان موضوعیت دارد و وقتی که استصحاب و جرّ یقین سابق به زمان لاحق، مترتب بر یقین شد یعنی باید یقین فعلی باشد، چنانکه شک هم باید چنین باشد و این قاعده‌ی کلی است.

کلام بعض معاصرین در عدم فعلیت یقین و شک در استصحاب

از مجموع کلام بعض معاصرین^۱ استفاده می‌شود که هیچ لزومی ندارد که در استصحاب، یقین و شک

۱. منتقى الأصول، ج ۶، ص ۲۶-۲۸:

الأمر السادس: لا يخفى ان المعتبر في الاستصحاب هو الشك في البقاء.

و قد تعرض الشيخ رحمه الله إلى بيان ان المراد: هو الشك الفعلي الموجود حال الالتفات، فلو لم يكن ملتفتا لم يجر الاستصحاب و ان فرض حصول الشك له على تقدير الالتفات.

... (ص ۲۸) لكن یرد علیهما - علی هذا التقدير: - ان هذه الدعوى تتم بناء على الالتزام بموضوعية اليقين و الشك بما هما وصفان في باب

الاستصحاب، بحيث يتعلق الجعل بوصف اليقين.

اما بناء على الالتزام بان المجعول في الاستصحاب هو الحكم المماثل، أو الملازمة بين الحدوث و البقاء - كما يظهر من صاحب الكفاية - المعبر عنها في كلام البعض بان الحادث يدوم، بحيث لا يكون لليقين و الشك موضوعية، بل هما طريقتان للمتيقن و المشكوك. فلا يتم هذا الكلام، لأن اليقين و الشك لا موضوعية لهما، بل يكون الاستصحاب حكما ظاهريا ثابتا في الواقع للحادث عند حدوثه، مع قطع النظر عن اليقين و الشك. نعم، اليقين طريق إليه كسائر الأحكام الشرعية الثابتة لموضوعاتها.

و بالجملة: لا موضوعية للشك حتى يبحث في ان المراد به الشك الفعلي أو التقديرى.

فعلى باشد. اصلاً شك و يقين به عنوان موضوعیت نقشی ندارند و طریق محض هستند؛ بنابراین نه تنها کلام آقای آخوند رحمته الله مطابق واقع نیست، بلکه کلام مرحوم شیخ هم مطابق واقع نیست و حتی شک هم می تواند فعلی نباشد. اساساً شک نیز موضوعیت ندارد؛ چه تقدیری باشد چه فعلی، بلکه طریقی محض است؛ یعنی استصحاب می خواهد بیان کند که اگر چیزی در متن واقع ثابت بود (حال چه بدانیم یا ندانیم) به حسب ظاهر حکم می شود که ادامه دارد و بنابراین شک و يقين هم موضوعیت ندارند.

لامحاله این سخن که اگر غفلت عارض شود استصحاب جریان ندارد، درست نیست بلکه غفلت هم عارض شود استصحاب جاری است؛ زیرا استصحاب می گوید ما ثبتَ يدوم، حتی در فرع اول که أحدث ثم غفل ثم صلی؛ زیرا يقين و شك موضوعیت ندارد و به عنوان حکم ظاهری، شخص غافل، به عدم وضو محکوم است و اینجا قاعده‌ی فراغ هم جاری نیست؛ زیرا قاعده‌ی فراغ مربوط به جایی است که کسی حین عمل، با اصل نتواند اثبات عدم صحت عملش کند و چون استصحاب محدثیت در چنین جایی جاری است، قاعده‌ی فراغ جاری نمی باشد.

إن قلت^۱: استصحاب مربوط به کسی است که حیرت دارد و با اجرای استصحاب می خواهد وظیفه‌ی

✓ شهید صدر رحمته الله نیز در اصل مطلب موافق می باشند: ر.ک. بحوث فی علم الأصول (تقریرات شاهرودی)، ج ۶، ص ۲۱۱-۲۱۹:

جریان الاستصحاب مع الشك التقديری:

لا إشكال في ركنية الشك في موضوع الاستصحاب، و انما البحث في اختصاص ذلك بما إذا كان لدى المكلف شك فعلي ملتفت إليه أو يكفي أن لا يكون له يقين لو التفت و إن لم يلتفت بالفعل لكونه غافلاً.

ذهب المشهور إلى عدم كفاية ذلك و ضرورة فعلية الشك و اليقين في جریان الاستصحاب، ...

۱. منتقى الأصول، ج ۶، ص ۳۰:

و أما دعوى: ان الحكم الظاهري مجعول بلحاظ التنجيز و التعذير، و ذلك غير معقول مع الغفلة. إذن فلا يمكن أن يجري الاستصحاب في حال غفلته عن الحدث.

فهی قابلة للدفع، ببيان: ان المستصحب لو كان من الأحكام التکلیفیه امتنع أن يجري الاستصحاب حال الغفلة، لعدم قابليته للدعوة و التحريك و التنجيز. و ليس الحال كذلك في الأحكام الوضعية، فانها يمكن ان تحصل في حال الغفلة. و الحدث حکم وضعی، فکما ان الحدث الواقعی یشبث في حق الغافل عنه و لا يزول بغفلته، كذلك الحدث الظاهري لا مانع من ثبوته في حق الغافل، إذ لا تنجيز بالنسبة إلى الأحكام الوضعية، فلا مانع من جریان الاستصحاب فيه في حال الغفلة، و يترتب عليه عملاً ثبوت المانع للصلاة المأتى بها بحيث لا تكون مطابقة، للأمر الواقعی، أعنى ما هو متعلق الإرادة و مورد الغرض و ان لم يكن أمر فعلی في حق الناسي الغافل، كما هو الحال لو كان محدثاً واقعا، و لكنه كان غافلاً، فانه يحكم بطلان عمله، لعدم مطابقته للمأمور به، و لا يرد به الأمر الفعلي لعدم ثبوته في حق الغافل، بل يرد به الأمر الواقعی الاقتضائي، أو نفس الإرادة الواقعية.

و هذا المعنى الذي ذكرناه يكفي مصححاً لجريان الاستصحاب و لو كان غافلاً عن الحدث، فانه أثر عملي معتد به. فتدبر جيداً و لا تغفل، و الله سبحانه العالم العاصم.

عملی خودش را بداند و شخص غافل اصلاً التفاتی ندارد تا حیرت داشته باشد تا استصحاب را جاری کند، پس اصلاً معقول نیست که بگوییم استصحاب در حق غافل جاری است.

قلت: این کلام در احکام تکلیفیه درست است؛ زیرا احکام تکلیفیه منجز می‌شود و در نتیجه باید محرک عبد نحو المطلوب باشد و لهذا نمی‌توانیم بگوییم استصحاب در هنگام غفلت در احکام تکلیفیه جاری است، اما احکام وضعیه تنجیز و محرکیت و باعثیت ندارد، مانند حدث و خبث، لهذا مشکلی وجود ندارد که بگوییم استصحاب حتی هنگام غفلت، در احکام وضعیه جاری است و از جمله احکام وضعیه حدث است. کسی که یقیناً محدث بوده است یعنی مانعیتی که همان حکم وضعی است برای صلاة داشته است، بعد از اینکه غافل شد می‌گوییم آن مانعیت ادامه دارد.

پس در این موارد حتی با غفلت، استصحاب جاری است و چه بسا کسی بگوید استصحاب بر قاعده‌ی فراغ هم مقدم است؛ زیرا قاعده‌ی فراغ آنجایی جاری است که در حین عمل ولو به اصل، عدم صحت عمل اثبات نشود و با بیانی که ارائه شد حین صلات ولو غفلةً از حدث، استصحاب جاری است. نتیجه‌ی کلام ایشان آن است که نه از طریق استظهار لفظی می‌توانیم برای یقین و شک موضوعیت قائل شویم و نه از طریق اعتباری و عقلی^۱. نتیجه‌ی عملی نیز حداقل بر طبق بعض مبانی وجود دارد.

۱. منتقى الأصول، ج ۶، ص ۲۷:

الأمر الأول: ان اعتبار فعلية الشك في جريان الاستصحاب و عدم الاكتفاء بالتقدير له طريقان: أحدهما: عرفي، و هو دعوى ان ظاهر دليل الاستصحاب اعتبار الشك في موضوعه، و ظاهر كل امر مأخوذ في الموضوع إرادة الفرد الفعلي منه، فإذا قال:

«أكرم العالم»، كان ظاهره عرفا إكرام المتصف بالعلم فعلا لا فرضا و تقديرا. و لذا قيل أن فعلية الحكم بفعلية موضوعه.

و عليه فالظاهر من دليل الاستصحاب عرفا إرادة الشك الفعلي.

ثانيهما: عقلي، و هو دعوى ان دليل الاستصحاب يتكفل جعل حكم ظاهري أصولي يقصد به رفع الحيرة في مقام العمل، و ما كان كذلك، لا يثبت إلا مع الالتفات، إذ بدون الالتفات لا حيرة في التكليف و لا معنى لتنجيز الواقع عليه أو التعذير عنه.

و عليه، نقول ان كان نظر الشيخ، و صاحب الكفاية في اعتبار فعلية الشك إلى الوجه الثاني العقلي. فيرد عليهما: ان الاستصحاب لا يجرى مع زوال الالتفات، بل لا بد في استمرار جريانه من استمرار الالتفات. و عليه فلا فرق بين الفرضين في عدم كون المكلف مجريا لاستصحاب الحدث حال الصلاة، لأنه غافل عن الحدث حالها. فالترفة بينهما في غير محلها.

و ان كان نظرهما إلى الوجه الأول العرف كما هو الظاهر لالتزامهما بجريان الاستصحاب مع الشك ثم الغفلة عنه و قد عرفت ان هذا لا يتم على الوجه الثاني مع ان الجهة الثانية راجعة إلى الشرائط العامة للتكليف، فان من الشرائط العامة عدم الغفلة، و هو أجنبي عن خصوص الاستصحاب، فلا يناسب تخصيص الكلام به، فالفرق بين الفرضين و ان كان موجودا ببيان انه في الفرض الأول و ان عرضت الغفلة بعد الشك، لكن ذلك لا ينافي استمرار الشك بوجود ارتكازي، كسائر الصفات النفسية من الإرادة و العلم التي يكون لها وجود ارتكازي يجمع الغفلة بعد

نقد و بررسی کلام بعض معاصرین در عدم لزوم فعلیت شک و یقین در استصحاب

در مورد این بیان باید گفت از لحاظ استظهار، از ما سبق روشن شد که ظاهر ادله آن است که یقین و شک در استصحاب، دخیل در موضوع است و صرف ثبوت واقعی بدون یقین، کافی در استصحاب نیست و شک تقدیری نیز کافی نیست؛ زیرا وقتی که روایت می‌فرماید «لَيْسَ يَنْبَغِي لَكَ أَنْ تَنْقُضَ الْيَقِينَ بِالشَّكِّ أَبَدًا» همه این‌گونه می‌فهمند که آن یقین خصوصیتی دارد و می‌فهمند که این حکم، حکم ظاهری است؛ زیرا شک را در آن اخذ کرده است و هیچ مانعی ندارد که در حکم ظاهری، یقین و شک به نحو موضوعیت دخیل باشند. بلی، در احکام واقعی، ظاهر یقین این است که طریقی محض است، اما وقتی شک در موضوع اخذ می‌شود، چون حداقل شکمی که پنجاه پنجاه باشد هیچ‌گونه کاشفیتی از واقع ندارد، پس چگونه آن را طریق بدانیم؟! طریقی برای چه چیزی است؟! پس لامحاله موضوعی است و وقتی موضوعی شد به راحتی می‌توان فهم کرد که یقین هم مثل شک موضوعیت دارد؛ لاسیما با توجه به «لَيْسَ يَنْبَغِي لَكَ أَنْ تَنْقُضَ الْيَقِينَ بِالشَّكِّ أَبَدًا» و عنایتی که در روایات بر روی یقین شده است، که در ابتدای بحث استصحاب آنها را ذکر کردیم و تنها از یک روایت، خلاف این استظهار شده است^۱ که بعداً به آن می‌پردازیم.

نتیجه آنکه در مقام استظهار، کلام مرحوم آخوند تمام است.

اما وجه اعتباری و عقلی که بعض معاصرین فرمودند «مانعی ندارد که استصحاب در حین غفلت جریان پیدا کند حتی اگر شک هم نباشد» به چه معناست؟! ایشان می‌گویند اگر حکم وضعی بود، چون تنجیز ندارد

حدوثها عن التفات، فیکون الشک موجودا ارتکازا، فیکون مجری الاستصحاب حال الصلاة.

لکن یرد علیهما - علی هذا التقدير - ان هذه الدعوى تتم بناء علی الالتزام بموضوعية اليقين و الشک بما هما وصفان فی باب الاستصحاب، بحيث يتعلق الجعل بوصف اليقين.

اما بناء علی الالتزام بان المجعول فی الاستصحاب هو الحكم المماثل، أو الملازمة بین الحدوث و البقاء - كما يظهر من صاحب الكفاية - المعبر عنها فی کلام البعض بان الحادث یدوم، بحيث لا یكون لليقين و الشک موضوعية، بل هما طریقان للمتيقن و المشكوك. فلا يتم هذا الكلام، لأن اليقين و الشک لا موضوعية لهما، بل یكون الاستصحاب حکما ظاهريا ثابتا فی الواقع للحادث عند حدوثه، مع قطع النظر عن اليقين و الشک. نعم، اليقين طریق إليه كسائر الأحكام الشرعية الثابتة لموضوعاتها.

و بالجملة: لا موضوعية للشک حتى یبحث فی ان المراد به الشک الفعلي أو التقديری.

۱. وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۵۲۱، ح ۱ (۴۳۴۸):

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانَ قَالَ: سَأَلَ أَبِي أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَ أَنَا حَاضِرٌ إِنِّي أُعِيرُ الذَّمِّيَّ - ثَوْبِي وَ أَنَا أَعْلَمُ أَنَّهُ يَشْرَبُ الْخَمْرَ وَ يَأْكُلُ لَحْمَ الْخَنزِيرِ فَيُرِدُّهُ عَلَيَّ فَأَغْسِلُهُ قَبْلَ أَنْ أَصَلِّيَ فِيهِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام صَلِّ فِيهِ وَ لَا تَغْسِلُهُ مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ فَإِنَّكَ أَعْرَتَهُ إِثْمًا وَ هُوَ طَاهِرٌ وَ لَمْ تَسْتَيْقِنْ أَنَّهُ نَجَسَهُ فَلَا بَأْسَ أَنْ تُصَلِّيَ فِيهِ حَتَّى تَسْتَيْقِنَ أَنَّهُ نَجَسَهُ.

استصحاب در آن جاری می‌شود.

حکم ظاهری معنایش این است که ما نمی‌خواهیم آنچه را که در متن واقع است بیان کنیم بلکه می‌خواهیم حکمی ذکر کنیم که الآن مشکل ما را حل کند، ممکن است حکم ظاهری مطابق واقع باشد و ممکن است مطابق واقع نباشد. پس حکم ظاهری باید مشکل‌گشا باشد و معنا ندارد هیچ اثری بر وجود آن مترتب نشود.

در ما نحن فیه فرض این است که مکلف نسبت به حدث و طهارت غافل است و اگر در حین غفلت این حکم جعل شود، حکم واقعی نیست و ظاهری است، هرچند که این حکم ظاهری تنجیز ندارد اما باید اثر داشته باشد و به نوعی موضوع حکم تکلیفی شود. وقتی هیچ اثری در حین جعلش بر آن بار نیست، جعلش لغو می‌شود. بنابراین نمی‌توانیم بگوییم حتی در حکم وضعی حین غفلت، استصحاب جاری است. اما اینکه بعداً اثر دارد به دلیل آن است که بعداً موضوع حکم ظاهری پیدا می‌شود. آری در آن وقت استصحاب جاریست ولی شما نمی‌توانید در حین غفلت و نسبت به حال غفلت استصحاب کنید.

بلی، بعداً می‌گوییم در هنگام نماز، یقیناً حالت سابقه‌ی قبل از نماز حدث بوده است، شک می‌کنیم نماز را با وضو آورده‌ایم، می‌توان استصحاب کرد البته اگر دلیل حاکمی وجود نداشته باشد، اما بالنسبه به حال غفلت و در آن حال، استصحاب جاری نمی‌شود.

اکنون که روشن شد کلام مرحوم آخوند مطابق ظاهر دلیل است و دلیلی برای رفع ید از آن پیدا نکردیم، آیا لوازم کلام آخوند که فرمود باید حتی یقین فعلی باشد، چیست و آیا محذوری پیدا می‌شود یا نه؟ که در تنبیه دوم خواهد آمد و اما ثمره‌ی این مبنا را از حیث شکّ فعلی عرض می‌کنیم. ثمراتی که خوسته‌اند بر این مبنا مترتب کنند نیاز به توضیح و بحث دارد که با یادآوری دو مبنا در قاعده‌ی فراغ، به آن خواهیم پرداخت.

یادآوری دو مبنا در قاعده‌ی فراغ

در قاعده‌ی فراغ دو مبنا^۱ وجود دارد؛ یک مبنا آن است که قاعده‌ی فراغ، یک قاعده‌ی عقلائیه است که

۱. تنقیح الأصول، ج ۴، ص ۳۸۵:

الجهة السادسة: حول أنّ القاعدة من الأمارات أو الاصول؟

هل هذه القاعدة من القواعد العقلائية - أمانة أو أصلاً - قد استقرّ عليها بناء العقلاء، و أنّ الروايات المتقدّمة إمضاء و تنفيذ لهذا البناء العرفي، أو

أنّها قاعدة تأسيسية شرعية تختصّ بالصلاة، كما هو مختار الفقيه الهمداني قدس سره.

شارع در همان مقدار عقلائیة آن را امضاء فرموده و تصرفی در آن نکرده است و البته اگر امضاء نمی‌کرد حجیتی نمی‌داشت؛ چون بارها گفته‌ایم قواعد عقلائیة و سیره‌های عقلائیة مثل احکام عقلیه نیست که حجیتش ذاتی باشد تا حتی بتواند قرینه بر تصرف در ظاهر باشد، بلکه قواعد عقلائیة اگر مورد امضاء قرار گرفت ولو به عدم ردع، حجت می‌شود و گاهی اگر قرینیت برای ظهور داشته باشد، در معنا دادن به عبارات شارع دخیل است.

با توجه به این مبنا قاعده‌ی فراغ وقتی جاری است که غفلت، عارض مکلف نشده باشد؛ زیرا عقلاء چنین حکمی دارند که کسی که در صدد انجام حکمی است و توجه به اجزاء و شرایطش دارد و تصمیم دارد آن عمل را انجام دهد، در حین عمل توجه‌اش بیشتر است و آن را انجام می‌دهد و لهذا کسی که می‌خواهد نماز بخواند و چنین اراده‌ای دارد، ظاهر حالش آن است که اجزاء و شرایط را می‌آورد و موانع را برطرف می‌کند. حال اگر بعد از عمل شک کرد، اعتناء نکند.

و نکته‌ی عقلائی بودن قاعده‌ی فراغ را از بعض روایات مربوط به قاعده‌ی فراغ استفاده کرده‌اند؛ مثلاً در مورد شک بعد از وضو و فراغ از آن آمده است که «هُوَ حِينَ يَتَوَضَّأُ أَذْكَرُ مِنْهُ حِينَ يَشُكُّ»^۱ یا در شک در رکعات نماز بعد از نماز، امام می‌فرماید «كَانَ حِينَ أَنْصَرَفَ أَقْرَبَ إِلَى الْحَقِّ مِنْهُ بَعْدَ ذَلِكَ»^۲؛ یعنی انسان مختار و مرید انجام کاری، حین نماز تا پایان آن حواسش جمع‌تر است و اگر بعد از اینکه عمل تمام شد شک کرد، معلوم است که شک بی‌خودی است که مردم هم اعتنایی ندارند و این قاعده‌ی عقلائیة، قاعده‌ی ظنیه‌ای است که شارع آن را امضاء کرده است و مربوط به کسی است که متذکر است نه غافل. طبق این مبنا قاعده‌ی فراغ نسبت به انسان غافل اصلاً جاری نیست.

مبنای دیگر که مبنای مختار ماست این است که قاعده‌ی فراغ، یک قاعده‌ی تبعیدیه است و اگر هم فی‌الجمله عقلائیة باشد، شارع در آن تصرف کرده و هر جا که شک بعد از عمل باشد حتی اگر احتمال دهیم اتفاقاً عمل را صحیحاً انجام داده است، این قاعده جاری است و روایاتی که می‌فرماید «هُوَ حِينَ يَتَوَضَّأُ

۱. وسائل الشیعة، ج ۱، کتاب الطهارة، ابواب الوضوء، باب ۴۲، ح ۷، ص ۴۷۱ و تهذیب الاحکام، ج ۱، ص ۱۰۱:

و [مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ] بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ أَبِي بَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ بُكَيْرِ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ: قُلْتُ لَهُ الرَّجُلُ يَشُكُّ بَعْدَ مَا يَتَوَضَّأُ قَالَ: هُوَ حِينَ يَتَوَضَّأُ أَذْكَرُ مِنْهُ حِينَ يَشُكُّ.

۲. وسائل الشیعة، ج ۸، کتاب الصلاة، أبواب الخلل الواقع في الصلاة، باب ۲۷، ح ۳، ص ۲۴۶ و من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۳۵۲:

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: إِنْ شَكَ الرَّجُلُ بَعْدَ مَا صَلَّى فَلَمْ يَدْرِ أَمْ تَلَاثًا صَلَّى أَمْ أَرْبَعًا وَكَانَ يَقِينُهُ حِينَ أَنْصَرَفَ أَنَّهُ كَانَ قَدْ أَتَمَّ لَمْ يُعِدِ الصَّلَاةَ وَكَانَ حِينَ أَنْصَرَفَ أَقْرَبَ إِلَى الْحَقِّ مِنْهُ بَعْدَ ذَلِكَ.

أَذْكَرُ مِنْهُ حِينَ يَشُكُّ» و امثال آنها، حکمت است نه علت تامه، و نتیجه این می‌شود که اگر در حال غفلتی باشد که احتمال داده می‌شود از باب اتفاق و بدون التفات، عمل را انجام داده باشد (البته باید عمل از روی اختیار باشد که قصد قربتش از بین نرود) کافی در جریان قاعده‌ی فراغ است.

با یادآوری این مطلب برخی می‌خواهند بیان کنند که فروع سه‌گانه‌ی مذکور، ربطی به شک و یقین تقدیری و فعلی ندارد بلکه در بعض فروع، منوط به اتخاذ یکی از دو مبنای فوق است و در بعض فروع نیز منشأ بطلان، عدم تحقق ملاک قاعده‌ی فراغ است، که فی‌الجمله کلام آنان صحیح است و در برخی موارد، مورد اشکال یا نیازمند توضیح است که در ضمن سخنان آینده روشن خواهد شد.

مقرر: سید حامد طاهری

ویرایش و استخراج منابع: محمد عبدالهی